



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)﴾

این آیه همانطوری که ملاحظه می فرمایید ناظر به وحدت فطری و همچنین نوعی انسان است و این وحدت به وسیله هدایت انبیای الهی محفوظ مانده بود تا اینکه اختلاف پدید آمد و اختلاف هم که هست در مسائل اعتقادی و دینی و امثال ذلك است آنگاه خدای سبحان تهدید می کند که اگر قضا و قدر مشخصی نبود ما همه اینها را عذاب می کردیم معلوم می شود اختلاف دینی محمود و ممدوح نیست يك کاری است باطل و قبیح به مناسبت این آیه جریان کثرت گرایی دینی و پلورالیزم دینی و امثال ذلك مطرح شد مطالبی که مربوط به کثرت گرایی است بخشی صبغة کلامی و فلسفی دارد و بخشی هم صبغة قرآنی و روائی دارد آنچه مربوط به کلام و حکمت و اینها ست در جای خود تا حدودی مبسوطاً بحث شد قسمت مهم بحثهایی که الآن طرح می شود صبغة تفسیری دارد چون در بحث تفسیری باید قسمت مهم متوجه مسائل تفسیری باشد گاهی بعنوان يك شبهه عقلی طرح می شود و پاسخ داده می شود اینکه بحث سمت و سویی آیات قرآنی است روی همین جهت است و گرنه آن بحثهایش که جای دیگر انجام گرفته در کتابهای عقلی بحث پلورالیزم و کثرتگرایی و و شبهات دهگانه و کمتر و بیشتر در آن کتابها مطرح شده اینجا باید صبغة تفسیری داشته باشد این مطلب اول.

مطلب دوم آنچه که نسبت به عصمت انبیا علیهم السلام هست در مقاطع سه گانه تلقی، ضبط و ابلاغ و انشاء از سه طایفه از آیات قرآنی استفاده شد برای اینکه بحث بحث تفسیری است البته عقل هم اینرا تأیید می‌کند که انبیا علیهم السلام در همه موارد باید معصوم باشند نه فقط در تلقی اگر فقط در تلقی وحی معصوم باشند در ضبط و نگهداری سهو بکنند مشکل هدایت جامعه برطرف نخواهد شد یا اگر در تلقی وحی معصوم باشند در ضبط و نگهداری هم معصوم باشند در ابلاغ و املا و انشا و امثال ذلك معصوم نباشند باز آن هدف عام نبوت تأمین نمی‌شود عقل هم اینها را می‌فهمد لکن چون بحث بحث قرآنی است از سه طائفه آیات این عصمت‌های سه گانه اثبات شده است.

می‌ماند تقریر این شبهه که از کانت به بعد این مشکل در معرفت شناسی دامن گیر خیلی ها شده که می‌گویند که انبیا علیهم السلام جزء نوابغ بشری است آنها را در حد نوابغ می‌دانند منتها از نوابغ يك کمی بالاتر آن تحلیلی که در نوبتهای قبل مخصوصاً دیروز بعمل آمد که وحی سلطان علوم و ملکه معارف است در غالب نوشته ها و یافته های آنها نیست آنها وحی را هم در همین ردیف علوم استدلالی تلقی می‌کنند تجربه دینی را هم در همین حد مکاشفه عرفا می‌دانند منتها يك قدری کاملتر اما انسان در اثر سیر ملکوتی به جایی می‌رسد که اصلاً شیطان در آنجا راه ندارد باطل به هیچ وجه در آنجا راه ندارد هر چه هست حق است در دستگاه آنها این سخنان نیست یا بسیار کم رنگ است قهراً شك در آنجا معنا ندارد نه شك بد است شك معنا ندارد برای اینکه شك همیشه بین دو امر است که آیا این حق است یا باطل است اگر یکجایی اصلاً باطل راه نداشت شك در آنجا فرض ندارد این معنا که وحی جزء ملکه علوم است و سلطان معارف است سایه افکن بر همه اندیشه‌های بشری است در غالب نوشته های آنها نیست آنها می‌گویند انبیا جزء نوابغ بشرند این مطلب اول.

بشر هم دستگاه اندیشه و فکر او دستگاهی نیست که واقع و حقیقت را بفهمد روی چند جهت که به دو جهت اینجا اشاره می‌شود یکی اینکه دستگاه فکری را اینها چون مادی می‌پندارند دستگاه فکری سلولها و اعصاب مغز اعصاب گیرنده و فهمنده اینها نظیر دستگاه گوارش بدنی هستند دستگاه گوارش بدنی این است که غذایی که از بیرون می‌آید این غذای بیرون در این دستگاه اثر می‌گذارد این دستگاه هم در آن اثر می‌گذارد محصول این غذای بیرونی می‌شود گوشت و پوست و پی و استخوان، از دستگاه گوارش پرسی و مثلاً سیب یعنی چه؟ می‌گوید من نمی‌دانم سیب یعنی چه يك چیزی وارد دستگاه من می‌شود در من يك اثری ایجاد می‌کند من هم در او يك اثری ایجاد می‌کنم محصول این فعل و انفعالات می‌شود يك مقدار اسید و خون و گوشت و استخوان اینطور نیست که این سیب سالملاً به دستگاه گوارش بیاید روی دستگاه اثر نگذارد دستگاه هم روی آن اثر نگذارد می‌گویند چیزهایی که بوسیله حواس ادراک می‌کنیم خواه مبصرات ما و خواه مسموعات ما خواه مسمومات و ملموسات ما اینها وارد حواس ادراکی می‌شوند وقتی وارد این کانال و این داتال شدند به همراه خود يك سلسله آثاری را بر روی این اعصاب تحمیل می‌کنند این اعصاب ادراکی هم يك سلسله آثاری در این مدرکات به جا می‌گذارند محصول این فعل و انفعالات همان است که به ذهن انسان می‌آید آنوقتی که از درخت خبر می‌دهد يك اندیشه‌ای است که نتیجه آن فعل و انفعال شد او باید بگوید که آنچه من از درخت می‌فهمم این است نه اینکه واقعاً درخت در خارج این است برای اینکه این درختن خارج که حضور نداشت صورتی از شجر در کانال ادراکی او آمد آن کانال ادراکی هم مانند دستگاه گوارش کارهای سوخت و سوزش را شروع کرده اینها به مغز و اعصاب مغز فشار می‌آورند اعصاب مغز هم روی اینها اثر می‌گذارد جمعاً می‌شود يك صورت علمی این صورت علمی عبارت است حاصل جمع تأثیر و تأثر صور محسوسه است بر دستگاه ادراکی آثار دستگاه ادراکی بعلاوه آن صوری که از خارج به وسیله کانالهای

حسی آمده می شود این صورت علمی این يك مشکل پس بنابراین انسان دسترسی به واقع ندارد مشکل دیگر این است که هر کسی پیش فرضهایی دارد این پیش فرضها و پیش یافته های او يك قالبهایی است در دستگاه او او هر چه از خارج بیاید هر چه را از دیگران بشنود یا هر چه را از متون نقدی استفاده کند می آید در آن غالباً غالب گیری می شود و می شود اندیشه به صورت علمی که بخشی از هرمنوتیک عهده دار این زاویه است پس بنابراین انسان يك لوح نانوشته که نیست بدون ظرف هم که نیست يك فضای خالی که نیست پیش فرضهای فراوانی دارد که این پیش فرضها باعث می شود که این صور علمی که از خارج می آید ولو محمول عقلی باشد در آن قالب ریخته می شود وقتی در آن قالب ریخته شد و ریخته گری شد برداشت خاص خودش را دارد لذا هیچ کس از واقع آنطوری که هست خبر ندارد در متون هم همینطور است دركهای هرمنوتیکی هم همینطور است يك کسی يك متنی نوشته ده نفر ده گونه می فهمند سرش آن است که پیام این متن وارد ده ذهن می شود هر ذهنی پیش فرضها و موانع خودش را دارد اصول خودش را دارد این پیش فرضها به منزلة قالبهای ویژه است که این مطالب در آن قالبها که ریخته شده بازده مخصوصی دارد بنابراین هیچ کس به واقع آنطوری که هست پی نمی برد حتی حرف دیگران را هم آنطوری که گوینده منظورش است نمی فهمد حرف هر کسی را برابر حرف فهم خود و پیش فرضهای خود می فهمد این مشکل معرفتی بشر انبیا علیهم السلام جزء نوابغ بشرند و از همین سنخند منتها کاملتر و نادر و مانند آن. اینها وقتی با ذات اقدس اله در ارتباطند و خدا را با چشم جان مشاهده می کنند به مقداری که مقدورشان است آنچه را که می فهمند در حد همین این قالبها و دستگاههای ادراکی اینهاست که فعل و انفعال دستگاه و کانال ارتباط اینها همراه است از يك سو با پیش فرضهای و قالب گیریهای اینها هماهنگ است از سوی دیگر آن وقت همان را برای امتهایشان نقل می کنند لذا هر کسی هر چه فهمید به اندازه خودش فهمید اینها يك حق نسبی است از آدم تا خاتم

عليهم السلام اینچنین هستند اینها برداشتهایی از واقع دارند اینچنین نیست که چیزی بنام واقع به اینها اهداء شود اینها حتماً باید به قرآن عرضه شود برای اینکه مهمترین و غنی ترین و قوی ترین منبع دینی قرآن کریم است قرآن کریم گذشته از اینکه مسائل اخلاقی و احکام و اینها را بازگو می کند مسئله وحی و نبوت و توحید و اسماء حسناى الهی را بصورت شفاف تشریح می کند که انبیا چه کسانی اند چه گونه وحی می گیرند چه کسی برای آنها وحی می فرستد مسیر وحی چیست مبدأ آغازین وحی چیست منتهای وحی چیست عصاره وحی چیست اینها را مخصوصاً این حوامیم سبعة قسمت مهمش در همین باره است.

ممکن است کسی بحث عقلی محض داشته باشد آن را باید در بحثهای فلسفی و کلامی جستجو کرد اما اگر کسی بحث دینی دارد مهمترین منبعش همین قرآن کریم است باید عرضه کرد بر قرآن کریم و جوابش را از همین قرآن گرفت.

اما این شبهه اول که اینها جزء نوابغند البته جزء نوابغ هستند اما وحی و نبوت جزء نبوغ نیست که مثلاً کسی درس بخواند و برفرض استعدادش قوی باشد بشود پیغمبر ، استعداد قوی مرز خاصی دارد از محدوده علم حصولی بیرون نمی رود يك، از غیب هیچ راهی برای خبر دار شدن ندارد دو، حالا فرض کنید مرحوم فارابی و بوعلی دوتایی کنار هم بگذارید بگوئید فارابی بعلاوة بوعلی بوعلی بعلاوة فارابی این حاصل جمعشان را به توان نامتناهی تقسیم کنید ضرب در توان نامتناهی کنید بالاخره اینها از محدوده علم حصولی بیرون نیستند يك چیزی که جزئی باشد نه کلی مصداق باشد نه مفهوم هیچ راهی برای فهمیدن او نیست برهان يك حساب و کتابی دارد يك مقدماتی و نتیجه ای دارد با مقدمات کلی انسان از کجا بفهمد فلان شخص در فلان مقطع اینگونه بود قضایای شخصی و جزئی گذشته و آینده برهان پذیر نیست جزئی است نه کلی و فعلاً هم نیست می شود غیب اخبار به غیب و علم

به غیب این از حکیم و متکلم که ساخته نیست سنخش چیز دیگر است خدا مثلاً واحد هست خدا شریک ندارد
 اینها را برهان می تواند بفهمد اما «ما کنت أبداً رباً لم أره» که از سنخ برهان نیست ذات اقدس اله این جزئیاتی را
 که نقل می کند می فرماید ﴿تلك من أنباء الغيب نوحيها إليك﴾^۱ اینها گزارشهای غیبی است من به تو می گویم آدرس
 می دهد و نشانه می دهد که در فلان مقطع در دامنه کوه تو نبودی ولی قصه این است در جریان غربی کوه تو نبودی
 ولی قصه این است در ناحیه طرف راست وادی تو نبودی ولی قصه این است در جریان سرپرستی مریم سلام الله
 علیها تو نبودی ولی قصه این است فرمود ﴿ما کنت لديهم إذ يلقون أقلامهم أيهم يكفل مريم﴾^۲ وقتی مریم سلام الله
 علیها را می خواستند تحت کفایت قرار دهند خیلی ها علاقمند بودند که این دختر را بعنوان خلاصه بیت بپذیرند و
 تربیت کنند خوب خیلی ها علاقمند بودند و چون علاقمند ها زیاد بودند قرعه زدند و قرعه هم بنام مبارك
 حضرت زکریا آمد، اینرا با چه برهانی انسان می تواند بفهمد؟ فرمود در آن صحنه قرعه کشی تو نبودی ولی من
 دارم می گویم چگونه قرعه زدند و قرعه به نام چه کسی افتاد ﴿وكفلها زكريا﴾^۳ یعنی ان الله سبحانه و تعالی جعل
 زکریا را کفیلًا لمریم کفل یعنی خدا ها یعنی مریم را تحت تدبیر اداره زکریا، تو نبودی قرعه کشیدند و قرعه بنام
 زکریا افتاد ﴿ما کنت لديهم إذ يلقون أقلامهم أيهم يكفل مريم﴾^۴ در جریان موسی سلام الله علیه تو نبودی ﴿وما
 کنت بجانب الطور﴾^۵ در جانب طور تو نبودی ولی قصه این است ﴿ما کنت بجانب الغربی﴾^۶ ولی قصه این است در

۱ - هود، ۴۹.

۲ - آل عمران، ۴۴.

۳ - آل عمران، ۳۷.

۴ - آل عمران، ۴۴.

۵ - قصص، ۴۶.

۶ - قصص، ۴۴.

جریان ﴿شاطئ الواد الاین﴾^۷ تو نبودی ولی قصه این است شاطی یعنی ناحیه این امین صفت است برای شاطی نه وادی امین که آن چیز دیگر است شاطی یعنی جانب ﴿شاطئ الواد الاین﴾^۸ یعنی شاطی امین وادی نه وادی امین خوب امین یعنی طرف راست فرمود تو در طرف راست نبودی که چه اتفاقی افتاده ولی قصه از این قرار است که وجود مبارك موسى شعله‌ای دید و رفت و ... اینها که از سنخ برهان نیست اینها را انسان باید چگونه بفهمد اینها امر جزئی خارجی غیب است از اینها در قرآن فراوان است اینها جزء نوابغ بشرنند یعنی چه؟

اصلاً سنخ و مرزشان را باید جدا کرد مرز وحی را از مرز برهان حصولی حکما و متکلمین باید جدا کرد يك سلسله کتابهای آسمانی در غرب بود که تقریرات درس شاگردان حضرت مسیح بود اینها که تورات اصیل و انجیل اصیل را ندیدند که این اناجیل چهارگانه تقریرات درس شاگردان و حواریین عیسی سلام الله علیه است اینها که نگذاشتند همین اسرائیلیها و همین یهودیها که آن تورات و انجیل اصیل بماند که اینها طعم کلام الله را بچشند که آنطوری که ما در خدمت قرآن کریم هستیم يك چنین چیزی در غرب نبود، اینها طعم حرف خدا را نچشیدند که خدا چگونه حرف می‌زند چه چیزی می‌گوید این سنخ سنخ برهان نیست که کسی درس بخواند اینها را بفهمد در قیامت هم همین طور است تطایای کتب و انطق الجوارح چگونه است چگونه جوارح حرف می‌زنند درکات جهنم چگونه است درجات بهشت چگونه است بهشتیها چگونه با هم سخن می‌گویند اینها که برهان پذیر نیست قضایای شخصی غیب است طعم کلام خدا را اینها نچشیدند که بداند خدا چگونه حرف می‌زند گزاره‌ها چیست و گزینه‌ها چیست بنابراین خیال می‌کنند که از سنخ همین علوم بشری است.

اما درباره‌ی اینکه انسان نمی‌تواند این به معرفت شناسی برمی‌گردد، درست است انسان وقتی چیزی را از خارج تلقی می‌کند دستگاه عصبی و سلولهای مغز همه اینها شروع می‌کنند به فعل و انفعال و خستگی و فرسایش و کاهش و ریزش دارند اما همه اینها ابزار است علم که اینها نیست اینها خیال می‌کنند کارمغز هم مثل کار دستگاه گوارش بدن است و خیال می‌کنند روح که چیزی را می‌فهمد مثل دستگاه گوارشی است که غذا را هضم می‌کند فلان شخص این مطلب را هضم کرد مثل آن است که فلان دستگاه گوارش این میوه را هضم کرد در حالیکه هضم مطلب به است که این دستگاه ابزار مادی اند کارهای مادی‌شان را انجام می‌دهند وقتی کارهای مادی‌شان انجام شد اندیشه یعنی علم که مجرد است بوسیله معلم غیبی القاء می‌شود يك کسی هست که این صورت علمی را که حقیقت مجرد است به بشر عطاء می‌کند شما الان قواعد علمی را دارید این قواعد علمی نه جا دارد نه متضمن است و نه متمکن شما می‌بینید چیزی بدون سبب پدید نمی‌آید مثلاً قانون علیت یا قوانین کلی و مطلق ریاضی اینها حق است اینها کجاست؟ شما اگر آسمان بروید یا زمین بروید این قاعده ریاضی حق است بگوئید چه آسمان باشد چه زمین باشد هیچ پدیده‌ای بدون سبب نیست این قوانین کلی نه متضمن است نه متمکن جا ندارد در زمان و مکان نیست در گوشه مغز نیست که و اینچنین نیست که اگر کسی می‌میرد علم و اندیشه او هم بمیرد مانند سلولهای مغز باشد در کله آدم که علم نیست در قلب آدم که علم نیست که شما که می‌خواهید خیلی از شما ها سفرها می‌کنید حالا یا از اضغاث الاحلام یا خواب حق بالاخره در مدت عمر هر کسی يك خواب شیرینی و خواب صدقی را دیده است، این بدن و سلولهای مغز در وقت خواب در رخت خواب است و تمام دستگاه گوارش و بینش و اندیشه دستگاه مادی در رخت خواب است در حالیکه شما سیر ملکوتی‌تان را دارید خیلی از شما ها بالاخره در طول عمر

خوابهای صادق دارید با کدام بدن می‌روید آنکه می‌رود و می‌آید و گزارش می‌دهد کیست این دستگاه است الآن هم شما يك موجود سه طبقه هستید يك طبقه همین ظاهری که ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَشْرَبُ فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۹.

سوال جواب: فراموش می‌کند نه اینکه آنها نابود شود نسیان است و گرنه آنکه از بین نمی‌رود آنها سر جایش محفوظ است آنچه را که این شخص می‌داند با آنچه که دیگری می‌داند هم یکی است اینطور نیست که فرق داشته باشد آن اصلاً جا ندارد این ارواح تماس می‌گیرند به جای بی‌جایی و همان که انسان در عالم رویا رفت و آمد دارد درك دارد نشاط و حزن دارد با آن بدنها می‌رود و می‌آید آن روح مقتدر هم آن بدن رویایی را در رؤیا جابجا می‌کند هم این بدن عادی را جابجا می‌کند این شصت هفتاد کیلو را چه کسی جابجا می‌کند يك کسی هست که از جایی بجایی پرت می‌کند یا در ورزش یا در غیر ورزش اگر عصبانی بشود خودش که هشتاد کیلو است به طور عادی يك آدم معمولی نمی‌تواند جابجا کند ولی وقتی غضبناك شد پنج شش نفر نمی‌توانند جلوی او را بگیرند این قدرت از کجا می‌آید يك کس دیگری است بنام روح که او می‌فهمد او معتقد است ایمان و کفر مال اوست اندیشه و بینش مال اوست او با این ابزار زمینه را هموار می‌کند تا مستعد شود وقتی مستعد شد و ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^{۱۰} بهره‌ او می‌شود معلم دیگری است علم در کتابهاست که این خطوط مکتوب باشد نه در حرف استادهاست که آهنگهای صوتی باشد نه این آهنگها و این کلمات علمند نه آن نقوش علم است مطالعه کردند و شنیدن همه اینها علل معدّه و ممدّه است تا جان آماده شود به محضر معلم حقیقی برود و آن معلم حقیقی یعنی فرشتگان الهی به اذن خدا ﴿وَعَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^{۱۱} چیزی یاد او بدهند مگر علم در کتاب و درس و بحث

۹ - فرقان، ۷.

۱۰ - علق، ۵.

۱۱ - علق، ۵.

است مگر علم يك امر مادی است يك موجود مجرد در مسجد و مدرسه پیدا نمی شود که در کتاب و کتیه جستجو نمی کنند.

بنابراین تمام کارهایی که این سلولهای مغز می کنند اینها همه حق است ولی اینها ابزار کار است اینها انسان را مستعدتر می کنند تا زمینه دریافت علم را از آن معلم واقعی پدید بیاورند وقتی این ابزار هم فرسوده شد يك سالمندی که این ابزارش فرسوده شد بالاخره این علم همچنان برای او هست وقتی هم که بخوابد و رویای صادقه ببیند این ابزار را گذاشته کنار خودش با آن عالم مثال و بدن مثالی خیلی چیز می فهمد سوال می کند جواب می گیرد آنهایی که رویاهای خوب نسیبشان می شود در عالم رویا با آن اولیای الهی ارتباط برقرار می کنند سوال می کنند جواب می شنوند چیز می فهمند بعد بیدار می شوند خوب آنجا که مغزی در کار نیست سلولی در کار نیست.

سوال جواب: ابزار دخالت می کند ولی ابزار زمینه است اگر انسان ابزار را صحیح تربیت کند دخالت آنها دخالت صحیح باشد بهره های بهتری می برد اگر چنانچه دخالت آن ابزار دخالت بیجا بود ناروا بود بهره صحیح نمی برد یا کم می برد اینکه می گویند غذای حلال اثر دارد چشم پاك و گوش پاك اثر دارد با وضو بودن اثر دارد رو به قبله بودن اثر دارد اینها برای همین است از بیانات امام صادق سلام الله علیه این است «الكسب الحرام یبین فی الذریة» این مال حرام در ذریه هم اثر دارد همانطوری که روح جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است اوصاف روح هم بشرح ایضاً علم هم جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است منتها این بحث اخیر احتیاج به جستجوی بیشتری دارد بالاخره اینها از مسیر جسم حرکت می کنند همان را ذات اقدس اله تبدیل می کند به صورت دیگر تعبیّرات قرآن کریم هم یکسان نیست گاهی می فرماید ﴿إِنِّی خالق بشرّاً من طین * فإذا سُوّيته و نفخت فیهِ من

روحی ﴿۱۲﴾ یعنی آن را که تسویه کردم آن روح وابسته به خودم را به او افاضه می‌کنم گاهی نظیر آنچه در سوره مبارکه مؤمنون است تحولات جوهری خود آن شیء را شرح می‌کند که انسان علقه بود ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مَضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ﴾ ۱۳ کذا او را بصورت استخوان در آوردیم ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ ۱۴ بعد می‌فرماید ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ ۱۵ همین را چیز دیگر کردیم نه از جای دیگر چیزی در او دمیدیم این با مسئله جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء و حرکت جوهری و اینها هماهنگ است او را چیز دیگر کردیم آنگاه ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ۱۶ وگرنه نطفه و علقه و مضغه و جنین در حیوانات هم هست روح حیوانی در حیوانات هم هست طاووس که زیباتر از بلال حبشی است ولی ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ۱۷ نیست اگر سخن از اینکه نطفه می‌شود علقه علقه می‌شود مضغه مضغه می‌شود عظام عظام را لحم پوشی می‌کنند بعد بصورت جنین در می‌آید بعد به صورت زیبا در می‌آید خب این که طاووس و تروتیهو که زیبایشان که کمتر از انسان نیست اینجا که ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ۱۸ نیست اگر ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ﴾ ۱۹ همان را چیز دیگر کردیم نه از جای دیگر چیزی آوردیم به او دادیم همان را چیز دیگر کردیم ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ۲۰ چون خدا أحسن الخالقین است معلوم می‌شود این أحسن المخلوقین است.

اینها خیال می‌کنند علم و اندیشه همان است که از کانال اعصاب می‌گذرد وارد دستگاه مغز و امثال آن می‌شود اینها ابزار کارند اگر ابزار صحیح بود انسان اندیشه صحیح نسبی می‌شود نشد ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ﴾^{۲۱} دامنگیرشان می‌شود بشرهای عادی اینچنینند چه رسد به انبیاء.

پس دوتا جواب دارد يك اینکه آنچه را انبیاء الهی علیهم السلام می‌آورند از سنخ این علوم حصولی نیست ثانیاً از نظر معرفت شناسی بشر هم می‌تواند به خود واقع پی ببرد برای اینکه علم که نظیر دستگاه گوارش نیست که محصول فعل و انفعال و اینها باشد آن قالب گیرها و پیش فرضهایی که دارید آنها درست است فی الجمله اما نه بالجمله بلکه بعضی‌ها مبانی و پیش فرضهایی دارند که اساس آن پیش فرضها از متون برداشتهای می‌کنند ولی آنکه اساس معرفت شناسی است آن پیش فرضهای بدیهی و اولی است که آنها قالبهای اولیه اند و مزاحم هیچ چیزی هم نیستند و هیچ پیامی هم از خود ندارند رنگ هم ندارند و آن این است که مثلاً اجتماع تقیضین محال است ثبوت شیئی برای نفسش ضروری است سلب شیئی از نفس محال است این اصل هو هویت و مانند آن است و از نظر معرفت شناسی کسانی که درباره اسرار طبیعت سخن می‌گویند ما بعنوان معرفت شناس بخواهیم بحث بکنیم یقین داریم که اینها که فی طرفی النقیض سخن گفته اند نه در طرفی النقیض نباشد آنجاهایی که در طرفی النقیض است یکی یقیناً حق است و یکی یقیناً باطل است پس بشر به واقع می‌رسد.

سوال جواب: چون ارواح کثیرند شئون ذات اقدس اله زیادند ارواح زیادند «خلق الله الأرواح قبل الأبدان» آنگاه هر کدام را به بدن خاص خودش متعلق می‌کند. بلکه از ذات اقدس اله صادر شده.

بنابراین انبیا از سنخ نوابغ نیستند آنطوری که شما درباره بوعلی و فارابی می‌گوئید که اینها نوابغ هستند که از راه علم حصولی کسب بکنند سنخشان سنخ دیگر است یعنی يك چیزهایی را می‌فهمند که اصلاً برهان پذیر نیست هیچ راهی نیست موجود شخصی خارجی غیب است این را انسان با چه دلیلی بفهمد یا مربوط به گذشته است یا مربوط به آینده اینرا از کجا بفهمد همین آدرسهایی را که درباره انبیا داده حالا که تو نمی‌دانی يك کوهی بود تو که نبود در جریان قوم جودی این کشتی نوح علیه السلام آمده روی کوه جودی آنجا پیاده شده اینرا آدم از کجا بفهمد از این اخبار غیب چه مربوط به گذشته باشد چه مربوط به آینده در کتابهای آسمانی فراوان است پس سنخش چیز دیگر است این يك و از نظر معرفت شناسی دستگاه معرفت کارهای عصبی و مغزی و مادی همه حق هستند ولی همه علت معده‌اند نه علت فاعلی علت فاعلی چیز دیگر است و حقیقت علم هم يك موجود مجرد است و مانند آن.

اما اینکه احیاناً گفته می‌شود اگر چنانکه پلورالیزم و کثرت‌گرایی هم نباشد لازمش این است که ذات اقدس اله هادی نباشد در حالیکه ﴿كُفِيَ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾^{۲۲} هدایت خداوند عامه است و این با عمومیت هدایت الهی که فرمود ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾^{۲۳} و ﴿كُفِيَ بِرَبِّكَ هَادِيًا﴾^{۲۴} اینها هماهنگ نیست این درست نیست پس بنابراین کثرت‌گرایی برحق است، این شبهه هم ناقم است چرا؟

سوال جواب: بله البته لذا خود انبیا بیش از همه ضرورت آنها را حکما ثابت کردند یعنی هیچ کس باندازه حکما در این زمینه کتاب ننوشتند و قلم نزدند که هیچ چاره‌ای برای هدایت بشر جز وجود وحی و نبوت نیست

۲۲ - فرقان، ۳۱.

۲۳ - بقره، ۱۸۵.

۲۴ - فرقان، ۳۱.

چون آنها خودشان می‌دانند بشر به چه چیزهایی احتیاج دارد از عجز و جهل بشر و خودشان باخبرند لذا بیش از همه حکما برهان اقامه کردند بر ضرورت وحی و نبوت بعد متکلمان بعد هم دیگران البته مهمتر از همه عرفا هستند که عقل را سرکوب کردند اینقدر عقل را کوییدند که کسی جرات نکند در برابر وحی سخن از عقل بزند در حدود عادی البته عقل حجت است خدا است و باید به عقل اعتنا کرد اما عقل مادامی که در حوزه بشری دارد کار می‌کند بلکه حجت خداست متقن است اما در برابر وحی هرگز جا برای عقل نیست.

سوال جواب: آن مال وجود مبارك معصومین سلام الله علیهم است که اینها در حقیقت همتای انبیاء هستند وگرنه افراد عادی که معصوم نیستند اشتباه می‌کنند چگونه می‌شود که همراه و همسطح انبیای معصوم باشند.

مطبی دیگر این است که این جریان هدایت ذات اقدس اله که خدا هادی است این دلیل بر کثرت گرایشی و پلورالیزم دینی و امثال ذلك نخواهد بود برای اینکه ذات اقدس اله چندین نوع هدایت دارد و به همه آنها هم متصف است و هادی است.

سوال جواب: بلکه همین است دیگر علت دارد ولی علتش چیست ما نمی‌دانیم ما یقین داریم که بالاخره وقتی وحیی می‌آید مبدائی دارد اما جبرئیل از چه راه می‌آید اسرافیل و میکائیل از چه راه می‌آیند و چگونه می‌آید ما نمی‌دانیم. الان هم در مسائل محسوسمان همینطور است این بیماری‌هایی که هست مثلاً کسی مبتلا شد خدا نکرده به سرطان بالاخره يك علتی داشته که مبتلا شده ولی هنوز بشر کشف نکرده درمانش هم علتی دارد آن هم کشف نشده قانون علیت می‌گوید هیچ معلولی بدون علت نیست مثل اینکه ما اگر مکتوبی را روی دیوار دیدیم یقیناً می‌دانیم که اینرا کسی نوشته اما حالا چه کسی است از کجا می‌دانیم؟ برهان علت و معلول نمی‌گوید که نویسنده

این شعار زید است برهان علت و معلول می‌گوید این شعار يك شعار نویسی دارد که خود بخود که نوشته نمی‌شود که تصادفی باشد این اثر يك مؤثری دارد آن کیست باید از راه دیگر تشخیص داد.

این بحث هدایت ذات اقدس اله چندین بخش دارد که همه آن بخشها حق است ولی هر بخشی در مقطع خاص خودش گسترده تر از همه هدایت تکوینی است که خداوند متعال هرچیزی را که آفرید برای او يك هدفی قرار دارد يك، ساختار داخلی آن را طرزی قرار داد که به آن هدف برسد دو، راهی بین او و بین هدف ایجاد کرد سه، او را راهنمایی کرد که از آن ابزار و ساختار داخلی کمک بگیرد این راه را طی بکن به این مقصد برس چهار، این تنها مربوط به زنبور عسل نیست این ﴿قَدَّرْ فَهْدَى﴾^{۲۵} این عناصر محوری چهارگانه همه جا هست اینطور نیست که پستان گرفتن كودك را يك کسی به او یاد بدهد ﴿قَدَّرْ فَهْدَى﴾^{۲۶} همینطور است تمام این میشها بره‌هایشان را می‌شناسند با اینکه مثلاً از نزدیک شاید کمتر ببینند هیچ موجودی نیست که ذات اقدس اله این عناصر چهارگانه را برای او مشخص نکرده باشد ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^{۲۷} این يك هدایت تکوینی است و استثنا پذیر هم نیست همه جا هست.

يك هدایت تشریعی است و تشریعی یعنی تدوین قانون و راهنمایی قانونی و تعلیم و مانند آن این مخصوص جامعه بشری است این را هم فروگذار نکرده یعنی بقدری انبیا فرستاده ائمه را بعد از آنها مشخص کرده علما را بعد از آنها مشخص کرده که این ﴿هَدَى لِلنَّاسِ﴾^{۲۸} جهان شمول باشد حالا به کسی نرسیده احیاناً به همان اندازه‌ای که عقل او او را هدایت می‌کند مشمول ﴿هَدَى لِلنَّاسِ﴾ است فرمود این نذیرا للبشر است نذیرا للعالمین است تذکره

۲۵ - اعلی، ۳.

۲۶ - اعلی، ۳.

۲۷ - طه، ۵۰.

۲۸ - بقره، ۱۸۵.

للعالمين است ﴿مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^{۲۹} است و ما ﴿مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^{۳۰} است و ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾^{۳۱} است این هدایت تشریعی است هدایت تشریعی یعنی راهنمایی این هم عمومی است و هست و خواهد بود به همه هم رسیده حالا يك عده ای نمی گذارند که هدایت الهی به گوش يك عده مستضعف فکری برسد این به سوء اختیار خود اوست.

سوم هدایت به معنی ایصال به مطلوب است این را دیگر خدای سبحان وعده عمومی نداد نه دلیل عقلی داریم نه دلیل نقلی داریم که خداوند هر کسی را به مقصد برساند عقل می گوید از دورن نقل می گوید از بیرون ساختار درونی اش را هماهنگ می کند راه به او نشان می دهد هدفش را هم مشخص می کند می گوید این راه این هم چاه اما دستش را بگیرد لحظه به لحظه و به مقصد برساند این را کجا وعده داد فرمود این مربوط به گروه خاصی است فرمود ﴿وَمَن يُوْمِن بِاللّٰهِ يَهْدِ اللّٰهُ لَهُ﴾^{۳۲} حالا که ما عقل دادیم انبیا فرستادیم راه نشان دادیم ساختارتان را هماهنگ کردیم هدف را و راه را مشخص کردیم اگر چهار قدم رفتی آنگاه من این دلتان را در اختیار خودم قرار می دهم می بینید بعضی ها بیتابند می خواهند بیایند طلبه شوند این دست کسی نیست بعضی بی تابانه این ساعت را کوک می کنند که سحر بیدارد شوند این دیگر دست کسی نیست این دیگر نسیب هر کسی هم نمی شود وعده هم ندارد آن اهتدا است نه هدایت هدایت تکوینی عام است به نحو موجبة کلیه هدایت تشریعی عام است به نحو موجبة کلیه هدایت تشریعی یعنی راهنمایی و قانون گذاری یعنی نقل و عقل دادن یعنی ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾^{۳۳} نذیراً للناس و نذیراً

۲۹ - سبأ، ۲۸.

۳۰ - انبیاء، ۱۰۷.

۳۱ - بقره، ۱۸۵.

۳۲ - تغابن، ۱۱.

۳۳ - بقره، ۱۸۵.

للبشر ﴿أرسلناك إلّا كافة للناس﴾^{۳۴} و امثال این سوم هدایت بمعنی ایصال به مطلوب است این ایصال به مطلوب دل را باید بشوراند و این دست کسی نیست و به هم نمی دهد يك عده خاصی اند که بی تابانه منتظرند که ببینند وقت نماز کی می رسد تا غازشان را بخوانند بعضی می خوانند ولی آخر وقت می خوانند و بعضی ها هم که توفیق خواندن ندارند این که می بینید يك عده تمام تلاششان این است که اول وقت نمازشان را بخوانند يك میلی است و این دست هر کسی هم نیست این میل از جای دیگر آمده فرمود ﴿إن تطيعوه تهتدوا﴾^{۳۵} ﴿من يؤمن بالله يهدي قلبه﴾^{۳۶} یعنی این گرایش دل و ایصال به مطلوب این شورش این گرایش و علاقه بدست اوست بشرط اینکه انسان قدمی را برود فرمود اگر چند قدم رفتی ﴿من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها﴾^{۳۷} لطف من هم ده قدم می آید خوب پلورالیزم چه می خواهد بگوید بخواهد بگوید کثرتگرایی اگر می گوید همه در صراط تکوین مهتدی اند، این حق است و قوی است که جملگی بر آن هستند همه در اتمام حجت حقند یعنی حق به همه رسیده است ﴿هدي للناس﴾^{۳۸} شد بله قوی است که جملگی بر آن هستند اما همه شان راست می گویند هر کاری که هر کس کرده درست است نخیل فرمود ﴿كثير من الناس...﴾^{۳۹} ﴿و ما أكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين﴾^{۴۰} ﴿أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلّا كالأنعام بل هم أضل﴾^{۴۱} مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز و گرنه اگر با وجود امام زمان یعنی امام سجاد علیه السلام در عرفات عده ای بدنبال مروانیان حرکت کنند خوب همین می شود که وجود مبارك امام سجاد

۳۴ - سیأ، ۲۸.

۳۵ - نور، ۵۴.

۳۶ - تغابن، ۱۱.

۳۷ - انعام، ۱۶۰.

۳۸ - بقره، ۱۸۴.

۳۹ - حج، ۱۸.

۴۰ - یوسف، ۱۰۳.

۴۱ - فرقان، ۴۴.

علیه السلام در زمین عرفات به آن شخص نشان داد و فرمود که بین «ما أكثر الضجيج و أقل الحجيج» خیلی ها حیوانند با بود امام زمان انسان به دنبال دیگری راه بیافتد همین می شود دیگر پس اگر خدا هادی است هدایت تکوینی اش موجه کلیه است يك و هدایت تشریعی اش موجه کلیه است دو، هدایت بمعنی ایصال به مطلوبش موجه جزئی است نه دلیل عقلی داریم نه دلیل نقلی داریم که هدایت به معنای ایصال به مطلوبش هم موجه کلیه باشد همه را به مقصد برساند با این همه آیاتی که دارد ﴿و ما أكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين﴾.

و الحمد لله رب العالمين